

- سرشناسه : انصاری، هرمز، ۱۳۱۴ -
عنوان و نام پدیدآور : ویژگی های یاددهی، شیوه های یادگیری
هرمز انصاری
مشخصات نشر : تهران: هرمز انصاری، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری : ۸۰ ص.؛ ۱۱/۵×۱۶/۵ س.م.
فروست : ”برای آنان که می اندیشند؛“ ۲۹
شابک جلد شومیز : 978-964-04-8571-2
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : قطعه های ادبی -- قرن ۱۴
موضوع: آموختن
رده بندی کنگره : PIR۷۹۶۲ ۱۳۹۱ و ۹۶۴۴/ن
رده بندی دیویی : ۸۶۲/۸۸
شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۳۷۷۳۷
نویسنده : هرمز انصاری
طراح روی جلد : پویا آریان پور
لیتوگرافی، چاپ و صحافی : فرارنگ آریا
شمارگان : ۳۰۰۰ شومیز، ۵۰۰ گالینگور
چاپ اول : پاییز ۱۳۹۱
قیمت : جلد شومیز: ۲۳۰۰ تومان
جلد گالینگور با کاور: ۳۳۰۰ تومان

”انستیتو زبان سیمین“ - نبش کوچه ورنوس - بلوار کشاورز

۸۸۹۵۴۴۶۷ / ۸۸۹۵۴۴۶۹ / ۴-۱۱۵۱-۸۸۹۵

برای آنان که می اندیشند.

ویژگی های یاددهی

شیوه های یادگیری

هرمز انصاری

روزهای پایان سال

عشقم آن بود که
زودتر به مدرسه بروم
و “درس” ها را - با توضیحی کوتاه تر -
به آنان که خوب نفهمیده بودند
“حالی” کنم.
این کار به بیرون از مدرسه هم کشید؛
هندسه سال پنجم را
شاگرد اول کلاس مان
در ۱۶ ساعت به من درس داد
و من ۴ ساعته “حالی” دیگری کردم -
کوتاه کردن راه های یاد دهی عشقم شده بود.
تصمیم گرفتم “معلم” شوم -
معلم با ویژگی هایی که قبول داشتم؛
می خواستم، روی “اندیشه و بیان” کار کنم.
فارسی نوشتنم چیزی مثل سال های بعد بود.
اما، زبان خارجی ام “صفر”
و اعتقاد داشتم که
“جوانان” باید یک زبان خارجی بدانند.

سال بعد، رفتم ششم ادبی
و آن کلاس را با سه درس
فارسی، عربی، انگلیسی -
که ضریب داشتند -

پشت سر گذاشتم
و یگراست رفتم سراغ "دانشسرای عالی"
که بعدها نام "تربیت معلم" گرفت.
امتحان های کتبی و شفاهی و مصاحبه و معاینه
۵۰ روز طول کشید
و سرانجام "کارت دانشجویی" گرفتم

و بقیه عمر
در اقیانوس بی کران یاد دهی -
با زبان تشنه -
دنبال قطره های شیرین یادگیری بودم.
و هر چه بنویسم
حرف های معلمی است که
یادگیرنده را دوست دارد
و به یاد دهنده کمک می کند
پاسخ نیازهای "فردا" را
با زبانی شیرین، پر امید
و روش به روز رسیده
آن گونه که یادگیرنده ببیند، به او بشناساند.

۹۱/۳/۲۰/۲۲

پیش سخن

آن وقت ها خیال می کردند
هر که هر چه بلد است
می تواند یاد دهد -
امروز می دانند که

یاد دادن خود علمی است -
جدا از آن چه می دانند.

یکی ممکن است خوب بداند،
ولی نتواند به دانسته های خود عمل کند.
یکی هم ممکن است خوب بداند،
ولی نتواند آن چه را می داند
به دیگری منتقل کند،

و ما، در این کوچک کتاب،
سعی کرده ایم
به آن کس که چیزی می داند، کمک کنیم
با شیرینی، با صراحت و به یاد ماندنی
آن طور که خود می داند، و می اندیشد،
به دیگری منتقل کند.
و یاد گیرنده، آن را،
با عشق و علاقه بفهمد و بپذیرد
و جرعه جرعه فرو دهد

یا با مهربانی پرسش کند
در موضوع، یا در مورد
یاددهنده باید به آن چه یاد می دهد
همواره بیندیشد

از دیگران، از صاحب نظران،
از کسانی که موضوع به آن ها مربوط می شود
از بچه و بزرگ، نظرخواهی کند،
درباره آن موضوع بخواند،
بیندیشد، پژوهش کند و ...

باید به درستی فراگیرنده را بشناسد -
از نظر سنی، عقلی، عاطفی، اجتماعی
و زمینه دریافت های قبلی

باید او را دوست داشته باشد -
به رشد و کارآیی او دل ببندد،
خود را در خدمت او بداند؛
و کاری کند که یادگیرنده نیز او را بپذیرد،
دوست داشته باشد و از خود بداند.

۹۰/۲/۲۴/۱۰

با داوطلبان تدریس

می دانید شما که هستید؟
تبلور همه زیبایی های زندگی؛
نمونه انسان جدید.
هم دوست تان دارند،
هم قبول تان دارند،
هم احترام تان می گذارند.
جهان بینی شما درست است –
نفس تان برای زندگی است،
برای تمدن است،
برای فرهنگ است.
شما ”هدف“ را در پایان راه نگرفته اید؛
در تمام مسیر دارید.
شما آینده را می بینید،
برای آینده بذر می پاشید،
نهال می کارید.
شما مجموعه انسانی نیستید؛
ترکیب انسانی هستید.

سرشار از غرور و مباهات،
سر تعظیم در مقابل تان فرود می آوریم -
در مقابل انسان هایی که
زندگی کردن را به مردم یاد می دهند.
در مقابل انسان هایی که
می شناسند و شناختن را یاد می دهند،
در مقابل انسانی هایی که
کلید درهای بسته را دارند،
در مقابل انسان هایی که
اهرم سترگ تحول جهان بشری شده اند.
در مقابل انسانی هایی که
”تاریخ سازان“ را می سازند.

بزرگترین موهبتی
که نصیب این سرزمین شده است
این است که
زندگی سازان
به معلمی رو می آورند.
و این نیست
مگر درک درستی از
رسالت معلمی

ما رشد را تعریف می کنیم،
ما موقعیت رشد را فراهم می کنیم،
ما رشد را گوناگون می کنیم،
ما داشته ها و بوده ها را زیر سؤال می بریم.
ما داشته ها را از نوع دیگر انتخاب می کنیم،
ما اسیر داشته ها
و عادت ها و باورداشت های خود
نمی شویم؛

ما توانمندی را از نو تعریف می کنیم -
جای تحسین از توانمندی جسم را
با جای تحسین از توانمندی ذهن
جای نقش یاددهی را
با جای نقش یادگیری
عوض می کنیم.
یادگیری را پرشور و شوق می کنیم.
همه جا پرتو عشق و اندیشه را
روی حرکت و رفتارمان می گسترانیم.

پرنده های عشق
آواز مرا بخوانید
که دلم

در سینه شما می تپد.

به مردم ایران تبریک می گوییم
که چنین ارزش های والایی
قدرتمندترین اهرم سترگ تحول را
به دست گرفته اند.

به شما تبریک می گوییم
که چنین هشیارانه و مدبرانه
سرنوشت سازترین امر زندگی بشر را
به عهده گرفته اید.

که توانسته اید اعتماد و اتکای مردم را جلب کنید
و محور پرورش ذهن و اندیشه،

اندیشه و بیان شده اید.

ما که لباس همیشه معلمی پوشیده ایم -

سراپای وجودمان همیشه شاگردی است؛
می خوانیم و می پرسیم و پژوهش می کنیم

و دستاوردهای نو را
به خدمت آیندگان می کشیم؛
آیندگانی که می روند
کشتی های اقیانوس پیمای
تمدن بشری را،
هدایت کنند.
آنان که به کسوت معلمی در می آیند
خود خوب می دانند که
از کجا آمده ایم و به کجا می رویم.
می دانند عناصر گذشته چه ترکیبی داده اند
و ترکیب های امروز چه خواهند داد
می دانند ...
این کار،
عاشق بودن می طلبد؛
عاشق شدن می خواهد؛
فراگیرنده را شناختن،
نیازها را به جا آوردن،
پیش گرفتن شیوه های برآوردن نیازها،
نحوه مصرف دستاوردها و داشته ها.

یادگیری برای زندگی است،
برای تحول است،
برای توانمندی است،
برای سر زنده بودن است و پرشوری
برای عرضه های دل انگیز است
و نو آفرینی
شما باید دانش روز داشته باشید،
مهارت انتقال دانسته ها را.
و فراگیرنده و نیازهای او را بشناسید.
باید با او یکی شوید.

و جهان پرچم انسان را
بر فراز بلندترین قله های
عشق و زندگی
به خود دید
و تو
از نادیده ها،
ناشنفته ها،
نانوشته ها،
از ناشناخته ها
نشان آوردی.
از سرزمین نور
از هوای تازه
از زیبایی حیات
از پاکی وجود
و از آن چه
انسان را انسان می کند.
از پیوند آرزوها و باورها خبر آوردی،
از میوه های تازه رسیده آن نهال
که در دل شب کاشتیم.

از سرسبزی،
از لطافت،
از برومندی،
از آمدن روزهایی
که در خیال هم نمی گنجید.
تو نوروز را در اندیشه معنا کردی
بهار را در کف با کفایت خود،
تو خود نوروز شدی،
بهار شدی
و بهار آفریدی،
تو در درون متحول شدی،
از درون آزاد شدی،
که بزرگی انسان
درونی اوست
و دنیای بزرگ او
نیز.

زیباترین برخوردهای ما روزهایی است
که در محضر بزرگانی،
که ارزش های والای مملکتند، قرار می گیریم
که به درستی نیاز مملکت را،
نیاز جامعه بشری را،
اهرم سترگ تغییرها و تحول ها را
شناخته اند

و می روند که به لباس معلمی در آیند،
این خیلی غرور انگیز و افتخار آفرین است.
در کشور ما همه مردم،
از شهر و ده،
از فقیر و غنی،
از با سواد و بی سواد
راه شان را پیدا کرده اند -
راه یاد گرفتن را -
که یاد بگیرند چه گونه زندگی کنند.
این مردم درست انتخاب کرده اند.
این مردم همه گونه تلاش دارند می کنند
تا یاد بگیرند که چه گونه درست زندگی کنند.

در علم، در فلسفه، در هنر،
 در شناخت زندگی
 نیروی اصلی و توان شان را گذاشته اند
 و این طرف
 مسؤولیت معلم، مسؤولیت مدرسه، مسؤولیت مربی،
 چنان سنگین شده است که
 تا به حال سابقه نداشته است.
 امروز همه دارند می گویند: ”بگو چه کنم؟“
 و آن کس که می خواهد بگوید چه بکن
 مسؤولیت سنگینی دارد.
 دانشمندان، اندیشمندان، راه بران،
 و نویسندگان، معلمان و مربیان -
 صف اول - در راه بردنِ
 کودک و نوجوان و جوان هستند.
 و معلمان، نه یک سرزمین را
 که جهان را راه می برند
 ما معلم را
 در بالاترین نقطهٔ هرم جامعه می بینیم.
 معلم ها
 به کسانی که امور مردم را اداره می کنند -
 از بالاترین سطح تا پایین ترین -
 یاد می دهند که
 چه گونه آن امر را انجام دهند.

چه گونه آن امر را پرشکوه، زیبا و پربازده کنند.
رئیس جمهور شدن، معلم با خرد می خواهد.
کارگر فنی شدن معلم با خرد می خواهد.
غذا خوردن، درس خواندن، معاشرت کردن؛
معلم با خرد می خواهد.

کسی که معلمی می کند -
هر کاری از دستش بر می آید -
و می تواند با موفقیت انجام دهد
اما در جایی سنگر گرفته، و بر قله ای پای گذاشته
که

هیچ نوع حق تدریس، حق تعلیم، حق تألیف،
و حق تفکر مالی - مادی زیبنده او نیست.
ما معلم را با چشمی نگاه می کنیم که
انسان را از درون تغییر می دهد -
متحول می کند،
زیبا و پر قدرت و قابل اعتماد می کند.
ما معلم را به چشمی نگاه می کنیم که
کار و نوع کار کردن را عوض می کند.
معلم فرهنگی را پرورش می دهد و شکوفا می کند
که سلاح ها و ثروت ها، تحت الشعاع می روند

غنی ترین ثروت ها شما هستید.

معلم آدم ها را به گونه ای بار می آورد

که از درون توانمند باشند.

ما در عصری قرار گرفته ایم که

پیوند باورها و آرزوها است.

هیچ انسانی به تنهایی هیچ هویتی ندارد.

هویت ما، مال جامعه ماست.

جامعه ما باید پیشرو و پیشگام باشد.

هر کسی باید در درون خود

این تصمیم و دلاوری را داشته باشد

معلم باید از همه دانش، مهارت و

توانایی خود

کمک بگیرد

و انسان را،

برای زندگی ای که هنوز نیامده،

آماده کند.

ابزار پیشرفته، ابزار پیچیده،

ابزار فنی، علمی، تکنیکی

فکر تو را و ذهن تو را باز می کند.

مهارت تو را پیشرفته می کند

و ظرافت کاری به تو می دهد

داشته ها لازم اند،

ولی - داشته های به روز رسیده،

پل ها، جاده ها، دیگر تاریخ منقضی هستند.

خود اتومبیل تاریخ منقضی است.

ما به طرفی داریم می رویم که

انسان ها

هر گونه ارتباطی را بخواهند می توانند بزنند.

دیگر نمی شود آدم ها را

با گچ و تخته و پلی کپی و کتاب آموزش داد.

دیگر نمی شود در محافل در بسته سربسته

دایم بحث های تجریدی کرد.

علم تو باید توی حرکت بیاید.

ما باید چیزی را یاد بگیریم

که انرژی و توانِ حیات بدهد

و زیبایی وجودمان شود.

ما بندگانِ محکوم، نیستیم.

زندگی را ما می سازیم

بیاید سهم بیشتری در این ساختن داشته باشیم.

اگر انسانی از درون متحول شد
این درون به او روحیه و آزادگی ای می دهد
که هرگز تقابل نخواهد داشت.
عظمتش طوری است که
هر چیز را ناچیزتر از آن می بیند
که برایش به اصطلاح عصبانی شود.
او استوار است،
او ماندگار است،
او تاریخ ساز است.

کار شما فقط یاد دادن نیست؛

تغییر دادن است.

کار شما آن است که تعبیرها را عوض کنید،

تعریف ها را عوض کنید،

برخوردها را عوض کنید،

و بازده را،

مصرف را،

ارزش گذاری را.

کار شما ساختن آدم هاست،

ساختن آدم ها از درون؛

ساختن محتوایی.

شاید ما خوشبخت ترین مردم روی زمین باشیم –

بهترین ها دارند رو می آورند

به مهمترین امر زندگی –

به “معلمی”

اما کار معلمی فقط یاد دادن نیست؛

ذهن ها را باز کنید،

امید بیافرینید،

مثبت بینی و مثبت گرایی را دامن زنید.

باید نگاهی دیگر به زندگی داشته باشیم -

به انسان، به کار، به یادگیری،

به تربیت نیروی انسانی،

به ابزار، به روش،

به زمان، به مکان

ما نمی خوانیم که یاد بگیریم،

یاد نمی گیریم که دانسته باشیم،

یاد نمی گیریم که درسش دهیم،

ما می خواهیم بدانیم

تا زندگی را بهتر بفهمیم،

بدانیم و بفهمیم و تحول بیافرینیم.

همه چیز در حال تغییر است،

این تغییر را به سود زیبایی زندگی،

به سود توانمندی بیشتر انسان

تسریع کنیم.

باید به انسان به چشمی دیگر نگاه کنیم؛
انسانی که زندگی پرشکوه فردا را بنیان می نهد،
انسانی که می بیند و می شناسد و می داند،
انسانی که می فهمد
و دل به کار گرفتن دانسته هایش را دارد -
مهارت آن را نیز.

انسانی که دوست داشتن زندگی،
دوست داشتن طبیعت،
دوست داشتن آن چه
از دور و نزدیک
با او در ارتباط است
امر ذاتی اش شده است.

ما در یادگیرندگان
فهم آن چه را
می بینند و می شناسند و می دانند
پرتوان می کنیم.

ما در آدم ها
شهامت برخاستن - پس از افتادن را -
امر طبیعی زندگی شان می کنیم.

ما اندیشیدن را،
دوست داشتن را،
روی پای خود ایستادن را،
شهامت بیان اندیشه را
و صداقت به کار بستن گفته ها را
ساری و جاری زندگی شان می کنیم.
نه تلاش در حفظِ
آن چه به ما رسیده است،
که تلاش برای ساختنِ
آن چه ساختنش به عهده ماست
امر تربیتی مان شده است
ما دانش را خون زندگی کردن می کنیم
و اندیشه را نفس راه رفتن
...

می خواهیم تغییر دهیم؛
با “تغییر” تغییر می دهند.
تغییر با اندیشه شروع می شود،
به حرف می کشد.
اندیشه با تحرک،
با تمرین،
با اصلاح خود.
بارها و بارها
باید
آگاهی ها نو شود.
بر آگاهی های نو بیندیشیم؛
تجزیه و ترکیب کنیم.
جمع بندی را به رفتارمان دهیم
رفتارمان را تصحیح کنیم
و با تمرین
پرمهارت.

دایم باید خانه تکانی کنیم –
به ذهن هوای تازه برسانیم.

بیش از همه

به خود بپردازیم –

و

روی خود کار کنیم.

کارِ روی خود

ما را تغییر می دهد،

ما وضعیت را،

وضعیت ما را.

خوشبختی این مملکت در آن است که
بهترین های زمانه

به امر ”یاددهی“ رو آورده اند.

اما،

اول باید چیزی یاد بگیرند،

مال خودشان بشود –

با آن زندگی کنند

و زنده بودنش را

در کار و تولید و بازده ببینند

آنگاه، در عمل، درسش دهند.

بزرگترین افتخار ما،
موجب شوق و سرزندگی و بالیدن ما،
پرتو زنده کردن ایده های ما،
جمع شماست -

آن است که
بهترین ها دارند
به بزرگترین امر روی زمین
رو می آورند.

جوان ها،
پرشورها،
بلندپروازها،
خردورزها
دانشورها

اهرم سترگ تحول زندگی را به دست گرفته اند،
به کسوت معلمی در آمده اند.

چه می خواهیم؟
به کجا می رویم؟
ما می خواهیم زندگی را متحول کنیم؛
می خواهیم شرایط زندگی را تغییر دهیم.
می خواهیم از طبیعت و از هستی
با همه زیبایی ها و طراوت هایش
بهره گیریم.

ما می خواهیم
به دست آوریم،
بسازیم،
بارور کنیم.
به دست آوریم آن چه را دوست داریم،
بسازیم آن چه را نیاز داریم،
بارور کنیم فرهنگ بهره وری را
از آن چه داریم و به دست می آوریم.

اما چه می خواهیم؟
به کجا می رویم؟
اگر می خوانیم و می پرسیم و مقایسه می کنیم،
و راه های نرفته را می رویم
برای آن است که
بدانیم برای روزگاری که هنوز نیامده است
چه بخواهیم

و برای شایسته شدن -
شایسته زندگی فردا -
”که“ باشیم.
ما باید همه داشته های مان را،
داشته های به روز رسیده مان را،
داشته های در خور عصر و زمان مان را،
به خدمت ”که“ بودن کشیم؛
به خدمت تحول درون و توانمندی وجود.

ما خوشحالی خودمان را
نمی توانیم پنهان کنیم -
که زیباترین چهره های این سرزمین،
دل پاک ترین جوانان -
جوانان پرشور آینده نگر بلندپرواز
خردمند و دانش پژوه
به معتبرترین امر جهان امروز،
به امر معلمی،
رو می آورند.

از روزی که آدم روی زمین بوده است
همواره سعی کرده یاد بگیرد؛
یاد بگیرد که با آن چه هست، چه گونه برخورد کند
که به سود او باشد،
خیر باشد،
لذت بخش باشد.

برای ماندن،
و برای سالم و پرتوان ماندن
خیلی طبیعی بوده است که
تجربه از نسلی به نسل دیگر منتقل شود،
دانش روز شود،
امر ضروری ادامه حیات.

اما امروز چی؟
آیا می شود هر که هر چه بلد است
به دیگری درس دهد؟

این کار،
فلسفه می خواهد،
دانش می خواهد،
هنر می خواهد،
عشق می خواهد،
و مهارت اجرا.

باید خوب فهمیده باشی -

تا بتوانی بفهمانی

باید مال خودت شده باشد،

باید چیزی چند برابر

آن چه می خواهی عرضه کنی،

در چنته داشته باشی؛

در تنوع و در غنای گفته

واژه هایت مفهوم باشد،

ساختارهایت خوش آهنگ

عین آن چه را گفته ای

دوباره بر زبان نیاوری.

ولی چشمت روی آن باشد

به سن و درک و علاقه

و آمادگی فراگیرنده

توجه کنی.

فراگیرنده باید

آن چه را می شنود ببیند،

در ذهن به تصویر کشد،

به آن شکل دهد،

✧ هیچ درسی برای معلم
”خشک“ نیست،

معلم می تواند
طوری کلام را به تصویر کشد
که شاگرد ببیند،
احساس کند،
و لذت برد.
معلم نباید به شاگرد ”تکلیف“ دهد
ولی، منابع مطالعه چرا
منابع مطالعه برای لذت بیشتر است
و باز شدن ذهن شاگرد
اگر محصل حرفی را نفهمد
در ذهن به تصویر نکشد
و از آن لذت نبرد؛
نقص از گوینده است؛
گوینده باید توجه ها را جلب کند،
و خوشایند و به یاد ماندنی حرف بزند.

۹۰/۱/۱۵

پاسخ یک پرسش خیلی غرورانگیز است،
بالیدنی است،

امیدوار کننده است.

که به چه رو آورده؟

چه کسی به چه کاری می پردازد؟

ارزشمندترین انسان ها

دارند به پرارزش ترین امر می پردازند.

اگر یک وقتی شکایت بود که

آدم ها در جای خودشان قرار نگرفته اند

از یک جایی دارد این کار درست می شود؛

والا ترین اشخاص

به امر تعیین کننده سرنوشت دارند رو می آورند -

به معلمی.

توده های بزرگ مردم به یادگیری رو آورده اند

یادگیری رفته تا اعماق خانواده ها

همه جا درس، همه جا مدرسه

همه جا در برابر استاد زانو زدن

و نشستن و تلمذ داشتن

وقتی نگاه می کنیم به مردم به پاخته ایران
از شوق و سرور نمی دانیم چه کنیم
سرفرازترین آدم های روی زمین هستیم
یک چیز را باید درست کرد
که مهم ترین چیز است.

ارتباط ها را ؛

ارتباط یادگیرنده -

که با شوق و اعتقاد و نیروی زیاد دارد می آید جلو
با یاد دهنده

که دل مشعل کرده؛ دل تاریکی ها را می شکافد
این ارتباط که درست برقرار شود

ما پیشروترین مردم روی زمین هستیم
پیشنهاد ما به کسانی که با این اعتقاد
به کسوت معلمی در می آیند
این است که

وضعیت را بشناسند.

در وضعیتی که قرار گرفته ایم
پر اهمیت ترینش یادگیرنده است.
طفلی است که به ما سپرده شده،
نوجوانی است که به ما سپرده شده،
جوان برومندی است که
می گوید مرا بسازید برای آینده.

ما اگر یادگیرنده را
 آن گونه که هست، نشناسیم
 ارتباط برقرار نمی شود
 اگر وضعیت را نشناسیم
 نمی توانیم ارتباط برقرار کنیم
 با کار شما آدم هایی ساخته می شوند
 که هویت شان با دیگران فرق دارد –
 شناسنامه نو می گیرند
 در یک ارتباط زیبای مرید و مرادی است
 مسئله این است که ما
 وضعیت را بشناسیم.
 کودک را بشناسیم، نوجوان را، جوان را
 تلاقی تاریخ و جغرافی را پیدا کنیم –
 در چه دوره ای از دوران بشری هستیم
 در چه خطه جغرافیایی.
 ما در دیروز زندگی نمی کنیم
 و نباید هم در امروز زندگی کنیم –
 باید در فردا زندگی کنیم

پژوهشگرهای ما باید پژوهش کنند
تا ما بدانیم چه طور باید خودمان عمل کنیم -
نیاز را بشناسیم.

پاسخ نیاز را بدهیم.
و پیدا کنیم که آینده چه گونه است
و به چه نیاز دارد.

چه تعریف هایی دارد.
تعریف ها همه باید توسط شما عوض شود.
دوران گج و تخته و پلی کپی و مشق شب گذشته.
بالتر از همه تعریف یادگیری است.
من چه باید یاد بگیرم؟

باید بهره برداری از اطلاعات را یاد بگیرم
قدرت ما در بهره برداری از اطلاعات است
نه در از حفظ داشتن آن ها.
ما تلاش نمی کنیم آن چه همه دارند داشته باشیم،
ما تلاش می کنیم آن چه را باید داشت،
به دست آوریم.

آن چه مورد نیاز فرداست

اگر تعلیم و تربیت فقط داشته ها را یاد بدهد
توقف حاصل می شود
جلوی سرعت رشد را نمی شود گرفت.
باید مداخلیت در ساختن آینده داشته باشیم.
ما خودمان باید تاریخ ساز شویم.
ترکیب امروز را باید از عناصر دیروز شناخت.
هر پژوهشگری، هر کسی که با علم کار می کند
اگر عناصر و اقدام های قبلی را نداند
ترکیب های جدید را نمی شناسد.
مواد حتماً جامدها و مایع ها و گازها نیست
ذهنیات ما همه مواد است.
باید بدانیم چه بوده است که این شده
پیدا کنیم که چه داریم
و شرکت خردمندان در ساختن آن چه باید باشد.

جامعه لوزی شکل
یک طرف قطب پیشرو و کاونده دارد
یک طرف ترمز و لنگرِ توقف و عقب ماندن.
توده مردم وسط هستند.
"معلم" باید
در قطب مثبت و پیشرونده باشد.

پر ارزش ترین شخصیت ها
و موجه ترین چهره ها
به امر آموزش
و امر ساختن
آن چه سرنوشت ساز است می پردازند.
این غرور انگیز است برای ما و برای مملکت
که مردمش یاد گرفته اند
چه گونه سرنوشت خودشان را
به دست گیرند.
چه گونه معمار زندگی خودشان بشوند
از کجا شروع کنند؛ که پیشوا و مقتدا باشند.

همه جای دنیا پذیرفته شده
که ثروت واقعی، مردم آن سرزمین هستند -
ارزش تعیین کننده سرنوشت ساز.
و خودتان خیلی راحت و ساده می بینید
که آن چه یک روز ثروت بود، رنگ باخت
و جایش را به چیز دیگری داد.

می دانید چه قدر اهمیت دارد که
تلقی درستی از آموزش داشته باشیم
تلقی درستی از تربیت داشته باشیم،
و تلقی درستی از ساخته شدن انسان ها.
آن کس که به آموزش روی می آورد
قطعاً باید نگرشی دیگر داشته باشد
ما

نمی توانیم تکثیرکننده آن چه که هست باشیم
نمی توانیم تقلید کننده رفتاری باشیم
که رو به رفتن دارد -
تاریخش تمام شده است.
ما باید با درک درستی از آن چه که بوده
شناخت علمی دقیقی از آن چه که هست
پیدا کنیم که چه داریم، که هستیم
و با پیدا کردن آن چه که داریم و آن که هستیم
پیدا کنیم که چه باید داشته باشیم
و که باید باشیم.

یاد گرفتن برای دانستن نیست
برای توانستن است

اگر دانش ما به خدمت دانایی مان در نیاید،
و دانایی مان به خدمت توانایی مان در نیاید
و توانایی مان در خدمت
ساختن پرشکوه زندگی مان در نیاید
آن اول و آن دوم و آن سوم باطل است.

عمده ترین کار معلم
باز کردن ذهن هاست.
ذهن آن چنان باز باشد که
گنجایش چیزهایی را که هست داشته باشد
نگاه ها درست شود
دیدن ها درست شود
آدم ها را کمک کنیم که
آن چه هست
آن گونه که هست ببینند
تصویری آن چنان روشن بگیرند
که توی ذهن شان همان باشد که بیرون هست
مردم زیاد از حقیقت صحبت می کنند
ما هم دوست داریم واقعیت را بدانیم،
حقیقت را بگوییم
ولی، خوب، تا واقعیت را
آن گونه که هست نبینیم - نشناسیم

حقیقت در ذهن ما وجود ندارد -
 روی زبان ما حقیقتی وجود ندارد.
حقیقت بیان واقعیت است
 پس اولین مسئله این است که
 کمک کنیم واقعیت ها را ببینند
 حالا وقتی که
 پدیده ها را، آن گونه که هستند،
 ببینند و بشناسند
 کمکش می کنیم رابطه ها را بگیرد -
 هر چه هست، با هر چه هست در رابطه است.
 این رابطه ها قانونمند است
 این رابطه ها قابل اعتماد است.
 این رابطه ها کم و بیش شناخته شده است.
 تلاش می کنیم باز هم رابطه ها را بشناسیم
 رابطه ها را پیدا کردن
 می شود دانش روز
 از این مهم تر این که
 از دانش خود چه گونه بهره برداری کند -
 خرد راه بردن دانش خود را داشته باشد.

خرد بهره برداری از دانش را داشته باشد
اگر آدمی بسیار دانش داشته باشد
ولی خرد راه بردن این دانش را،
و بهره برداری از آن دانش را نداشته باشد
باز تبدیل می شود به یک کتاب

بستر این رود پر آب، زبان است -
اگر زبان درک داشته باشیم
آن چه که هست، و تعریفی دارد، دریافت می کنیم.
گوینده یا نویسنده پیامی دارد.
اگر ما پیام را دریافت کردیم
ارتباط بین گوینده و شنونده برقرار شده،
ارتباط بین نویسنده و خواننده برقرار شده،
اگر با جزئیات جلو برویم
هرگز پیام های کل او را دریافت نمی کنیم.
ما با جزء می خواهیم کل را بفهمیم

از جزء می خواهیم به کل برسیم
به قوانین، به آن چه که مادر است
آن وقت با کل، جزء را بشناسیم
کسی که کل دستش باشد
هر جزئی برایش آشناست،
ولی وقتی با جزء رفت، از کل غافل است.

تلاش ما این است که
اندیشه و بیان با هم کار کنند
می خواهیم مسائل مان را حل کنیم،
آن را که هست نمی خواهیم
آن را که بوده تقلید نمی کنیم
ولی باید بدانیم چه بوده
با کمک آن چه بوده است
و آن چه داریم
تلاش می کنیم آن چه را که نیامده
و به آن نیاز داریم بسازیم
رسالت معلمی این است که
فرا دهندگان
به کمک فراگیرندگان
پیدا کنند که آینده چه گونه است

باید سهم عمده ای در ساختن آینده
داشته باشیم.

کار آموزش این است که دانش را بدهد
و رهنمود را بدهد
راهکار را بدهد
فراگیرنده، با تمرین و تمرین،
بکند امر عادی اش -
بکند امر مهارتی اش.

معلمان باید

**بین پیرو بودن و پیشرو بودن،
پیشرو بودن را انتخاب کنند**

رسالت پیشرو این است که
چیزی می آورد که نبوده است و نیاز بوده.
در علم همین است
در فلسفه همین است،
در هنر همین است.
شما با پیروی از آن چه که درست می دانید
برسید به مقام پیشروی.
آن وقت حرف اول را بزنید.

دلم می خواهد یک آرزوی بزرگ در حق شما بکنم؛

آرزویی که همه عمر خود داشته ام

و این روزها به آن رسیده ام

آرزو کنم که شما هم مثل من

چهره در چهره زیبایی های زندگی

داشته باشید،

کسانی روبروی تان بنشینند

با شما محشور شوند،

با شما کار و زندگی کنند

که دوست داشتنی هستند،

که بلندپروازند،

که استخوان های محکم دارند،

عضلات ورزیده،

اندیشه های پرورده،

هم می دانند چه بخواهند

هم می توانند آن را به دست آورند

و این روزها عشق و زندگی ما همین است
که با کودکان، نوجوانان و جوانانی
محشور هستیم
کار و زندگی می کنیم
که دارند زندگی را
آن گونه که باید می سازند
دارند باغچه را بیل می زنند
هر چه در آن هست بیرون می کشند،
خاک را آفتاب می دهند
با عشق، با تدبیر، با درکِ نیاز،
با آینده نگری
آن می کارند که آینده را جوابگو باشد.
خوشحالم کسانی اهرمِ سترگِ
تحول زندگی را به دست گرفته اند
که می دانند چه می خواهند –
مردم به پاخاسته ما می دانند چه می خواهند
دارند به قله های فتح نشده؛
قله های پای نخوردهٔ عشق و زندگی،
دست می یابند،

ما نه تنها در دانش،
که المپیادها نشانگر آن است،
نه فقط در هنر،
که روی دست می برند -
موسیقی و تئاتر و نقاشی و سینمای ما را،
نه فقط در فلسفه،
که فیلسوفان بزرگ در جمع ما هستند؛
که در هر چه زندگی نیاز دارد
قوی ترینش را داریم.
جوان ها دارند بر می گردند
و دارند این جا باغچه های شان را
بیل می زنند و آباد می کنند.
و برای این که همیشه شاگردی را داشته باشیم
آن چه را داریم زیر سؤال می بریم
نهایی می کاریم
که جواب نسل های آینده را بدهد.
پس اگر قرار باشد که ما، به عنوان معلم،
لباس همیشه شاگردی داشته باشیم

و اگر بنا باشد هر چه هست زیر سؤال ببریم
ببینیم کدام از آن هایی که هست
می تواند جواب فردا را بدهد
باید دانشِ گرفتنِ دانش را داشته باشیم
باید دانش به کار بردن دانش را تمرین کنیم
باید بهره برداری از اطلاعات را یاد بگیریم.
آن چه روزی
دبستان ها و دبیرستان ها و دانشگاه ها می دادند
امروز دست سازها می دهند.
پس برای معلم چه می ماند؟
چه چیزی باید یاد دهد؟

خصال والا را،

مهربانی را، احساس لطیف را، دوست داشتن را،
خود را با جمع یکی دیدن را،

ماشین، دست ساخت ماست،
او به فرمان ماست،
او باید امر ما را اطاعت کند.
علم، تکنیک، تکنولوژی، ابزار کار ماست.
شیوه های برخورد با طبیعت را یاد می دهند.

ولی آیا دوست داشتن را،
 احساس لطیف داشتن را،
 ستایش کردن را،
 به ما می دهند؟
 کار معلمی این است که
 آن نهال تازه ای را
 که در باغچه نو خود می کارد
 آن گونه آبیاری کند
 آب و آفتاب برساند
 که پر امید، سربلند، بلندپرواز،
 بیش خواه، و عاشق بار بیاید.
 عاشق زندگی، عاشق آدم ها،
 عاشق آن چه که هست،
 ما نباید این تصور را داشته باشیم که
 یک خط وسطِ زندگی کشیده شده -
 یک طرفش خوب است یک طرفش بد.
 هر چه هست خیر است
 خیر می تواند شر در بیاید؛
 اگر ندانیم چه گونه با آن برخورد کنیم

و ما برای این لباس معلمی می پوشیم
 که هوشیارانه مراقبت کنیم.
 آن چه خوب است؛ بد نشود.
 آن چه خیر است؛ شر نشود.
 آن چه بین ما حاکم است
 عشق و اندیشه است.
 آن چه ما پایه گذاشته ایم
 اندیشه و بیان است.
 اندیشه و زبان همدیگر را می سازند.
 اگر بتوانی اندیشه ورزی کنی
 توان آن را داشته باشی
 که آن چه در ذهن است بر زبان آری
 این زبان، زبان درست است
 ذهن نباید بسته باشد
 باید باز باشد
 باید آزاد باشد
 از برخورد آرا و اندیشه ها
 از برخورد نظرهای متفاوت
 قدرتمندانه
 آن چه را که درست است دریافت کند.

آن قدر که مفهوم ها مهم است
برداشت از آن گفته یا نوشته مهم است،
ظاهر آن مهم نیست.

ممکن است یک آدمی واژگان بسیار زیبا به کار برد
ساختارهای بی نقص و تمیز ردیف شده بیاورد
ولی پیام نداشته باشد

زبان باید پیام داشته باشد
زبان درک تو باید آن قدر قوی باشد
که بتواند آن چه را که او در ذهن دارد بگیرد.
زبان بیان باید آن قدر ورزیده و لطیف باشد
آن قدر پراحساس باشد
که آن چه در دل و مغز تو می گذرد
بتواند بیان کند.

اگر اندیشه و بیان بر جامعه بشری حکمفرما شود
بر خانواده حاکم شود
بر فرد حاکم شود
بر ارتباط ها حاکم شود

شلاق ها جمع می شوند،
سلاح ها به زمین می ریزند -
ریاها از این اجتماع
و از این سرزمین
دور می شوند

آن کس که خوب می اندیشد
اگر پیوند پرشکوه عشق و اندیشه زند
دوست داشتنی می شود و نمیرا.

می خواهیم چه کار کنیم؟

شما که این لباس را می پوشید،

می خواهید چه بکنید؟

می خواهید دانسته های خودتان را منتقل کنید؟

می خواهید آن چه را که بوده، و آن چه که هست،

به تصویر کشید؟

می خواهید چه کنید؟

می خواهید زندگی را بسازید

می خواهید روحِ زندگی بدمید به آن زندگی زیبا

زندگی زندگی می خواهد.

بیل به دست نمی تواند این کار را بکند

قلم به دست چرا.

آن کس که می داند

آن کس که می اندیشد

آن کس که نمی پذیرد آن چه را که هست

و می خواهد آن چه را جایش خالی است بیاورد،

او می تواند زندگی را تغییر دهد.
 بزک کردن عجزه کار معلم نیست
 معلم باید قابله شود.
 معلم کارش این نیست
 که با دلو از رودخانه آب بردارد
 علم آن است که
 چشمه های ناشناخته را پیدا کند
 باز کند، دهانۀ چشمه هایی را
 که باید سرازیر شوند از این کوهسار –
 اگر تو آدمی باشی که
 آن چه که هست مورد قبولت نباشد
 ولی قبل از این که بگویی نمی خواهم
 آن را که می خواهی بگذاری
 تو معلم می توانی باشی.
 پزشک خیلی به زندگی کمک می کند
 پزشک طول عمر آدم ها را زیاد می کند
 ولی تو عرض زندگی را زیاد می کنی
 پهنای می دهی به این حرکت.
 آب باریکه که ما نمی خواهیم،
 ما که نمی خواهیم آب اقیانوس را با نی بکشیم.

آن چه که داریم جوابگو نیست
آن چه که بوده ریشه شده است
برای تمدن امروز.

ولی ریشه میوه نیست.

میوه چیز دیگری است

تاریخ ما را ساخته، تا تاریخ را بسازیم،
ما اگر قرار باشد همان جور زندگی کنیم
که زندگی می کردند

تاریخ متوقف می شود

که اگر پدران ما این کار را کرده بودند

حالا ما تو غارها بودیم،

معلم پیشوا و مقتداست.

جامعه باید توجه کند که

بهترین رفاه باید برای کسی باشد که

دارد زندگی را می سازد،

دارد پهنای زندگی را باز می کند

تا دانش و خرد و درایت، حرکت کنند.

معلم آن نیست که
فقط دانسته هایش را منتقل کند.
معلم کسی است که
با داشته هایش بیندیشد
آن را که ندارد خلق کند.
ما توجه اصلی مان را می دهیم به
آن هایی که دارند می آیند
باید توجه تان را بدهید به کودکان، نوزادان
به آن هایی که هنوز نیامده اند
و قرار است بیایند.
معلم برای این است که
خصال والا را بکارد و مراقبت کند.

مردم به پاخاسته ایران نیاز جدی به شما دارند.
تاریخ به شما نیاز دارد.
بشر امروز به شما نیاز دارد.
به چه نیاز دارد؟
به اندیشیدن، و درست اندیشیدن،
به راه بردن و درست راه بردن،
به ایستادن،
به پایداری،
به گذشت، و آینده نگری نیاز دارد.
ببینیم و پیدا کنیم که
آینده

با دست های پرتوان شما
با اندیشه های پرفروغ شما
با پایداری و پایمردی شما
چه شکل و هویتی دارد.
کودکان را، نوجوانان و جوانان را
به آن طرف برانیم
و برای آن زندگی آماده کنیم.

یک وقتی تمدن ها
بر اساس اقلیم ها به وجود می آمد -
آن که به دریا دست داشت
تمدن دریایی پیدا می کرد.
آن کس که در جنگل و کوهستان یا در صحرا بود
با آن وضعیت خود را وفق می داد
و تمدن های اینجا و آنجای دنیا را، برپا می کردند
اگر در روزگاری دیگر
ثروت های زیرزمینی و رو زمینی تعیین کننده بود
شما در عصری به پاخاسته اید
و در لباسی پر افتخار می خواهید مزین شوید

که انسان ها

تعیین کننده نیروی روی زمین هستند

دانش بشر، خرد بشر، اندیشه بشر،

پایداری و پرتوانی اش

موجب می شود آنی بسازد

که معتقد است،

که دوست دارد،

که نیاز دارد

و باور دارد که آن درست است.

شما انسان ساز شده اید -
انسان هایی که خودشان
سرنوشت خودشان را رقم می زنند.
شما در عصری به این لباس در می آیید
که هر چه بخواهید می توانید بکنید.
هر چه مردم در طی هزاران سال آرزو کرده اند
شما می توانید کمک کنید و به آن برسید.
برای آن که آن چه که هست
موجبات و عواملی داشته
حالا شما آن حرکات و رفتارها را
پیدا می کنید و می شناسید
و به کمک آن چه که دارید و آن چه که می دانید
آن چه را که می خواهید می سازید.
تصمیم می گیرید که چه گونه انسانی باشید.
چه گونه انسانی تحویل جامعه دهید.
هیچ پدری حق ندارد
خود را برای فرزندش ملاک و الگو قرار دهد
و هیچ استادی نمی تواند
شاگرد خود را با خودش اندازه بگیرد و بسازد
ما باید به جای این که به آن ها فشار آوریم
که چه گونه برخورد و رفتار کنند

مبانی علمی را در آن ها طوری تقویت کنیم که
اندیشه علمی داشته باشند
که خودشان تحلیل گر باشند.
دایم شیوه ها و مهارت های شناختن را
و عادت به شناختن را در آن ها ایجاد کنیم.
کنکاش و تلاش کنند
تا آن چه را که می آید بشناسند.

با تقویت مبانی علمی؛
اگر قانونمندی فیزیک هستی،
بباید توی ذهن انسان ها
رابطه ها را آن گونه که هست می فهمند،
و ارتباط ها را آن گونه که باید باشد می گذارند
ارتباط های ما ارتباط های علمی می شود.
معلم باید کمک کند تا واقعیت ها را ببینند
باید توجه بدهد که
واقعیت چون اثر می پذیرد و اثر می گذارد
تغییر می کند

کمک می کنیم تا بتواند
حرکت واقعیت و سیر واقعیت را ببیند -
تجربه با تئوری غنی می شود
تئوری هم با تجربه.
تئوری و تجربه همدیگر را می سازند.

پی آن قانون بگردید
که قوانین دیگر از آن نشأت می گیرند.
هر کسی که کل را بداند با آن جزء را پیدا می کند.
خود این کل تابع یک کل دیگری است
آن کل تابع کل دیگری است
به این ترتیب ما روی یک سطح افقی نمی رویم.
ما رابطه ها را
آن گونه که قانونمند و علمی است می دهیم
که طرز تفکر قانونمند و علمی بشود.

کار شما خیلی ساده است.
ساده به این معنا نیست
که عظمتش کم است

و بزرگ به آن معنا نیست
که مشکلاتش زیاد است.
کار شما ساده و تعیین کننده است.
کار شما این است که
پیچیدگی های فلسفی و علمی را -
که از طریق گوش و چشم تان می گیرید
با سادگی، زیبایی و روانی
با زبان تان بیرون دهید.
سبک و شیرین و به یاد ماندنی بیان کنید.
با آرزوی آن که شما
مبانی اندیشیدن را در آدم ها به وجود آورید.
توان اندیشیدن را به وجود آورید
مهارت اندیشیدن را به وجود آورید.
عادت اندیشیدن را به وجود آورید.

بهار زندگی ما شروع شده است -
روی آوردن ارزش های والای این مملکت به آموزش،
بهار زندگی را نوید می دهد.
بهار اگر روییدن "نو" است،
شما نیز نوآوران روزگار هستید.

آن چه هست،
از جانب شما زیر سؤال می رود.

چه چیزی را
به چه کسی
به چه منظوری
چه گونه
چه وقت

در چه محیطی
یاد دهیم؟
یاددهی چه نقشی در زندگی ما دارد
آن نقش را ایفا کنیم.
زنده ماندن،

و خوب زنده ماندن،
اثر پذیرفتن و اثر گذاشتن؛

بهترین ها را گرفتن
و ضروری ترین ها را دادن،
با گام های استوار،
سینه فراخ،
گردن فراز،
چهره باز ...
مشعل خورشید وار ” اندیشه و بیان ” را -
در تاریکی های جهل و بی خبری -
به دوش کشیدن،
از خود گذشتن،
وقف شدن،
عاشقانه کار کردن،
برون را به زیبایی های درون آراستن،
زندگی را در ” جمع ” صفا بخشیدن،
به ” خود ” اندیشیدن،
راه گشودن،

” رفتار ” را درس آموز کردن
کار ” معلم ” است.

شما نیامده اید “چیز” یاد دهید؛
آمده اید “تحول” بیافرینید –

تحول در خود انسان؛
از خود انسان شروع می شود؛
در تفکر او،
در خواست او،
در رفتار او.
انسان که متحول شد،

محیط را متحول می کند –
شرایط کار و زندگی و ارتباط را عوض می کند –
وقت او
دانش او،
زبان او،
و داشته های دیگرش
به خدمت آن تحول در می آیند.
تحولی که همه مردم را در بر گیرد،
هرم اجتماع را به گونه ای دیگر در آورد،

✧ ما باید بشویم

محفل ”تربیت معلم“ –

تربیت نیروی انسانی.

ما باید بشویم

مرکز داد و ستد اندیشه ها،

بارور شدن شیوه ها

و به زندگی کشاندن دانش روز.

باید یاد دادن و یاد گرفتن را

از فضاها و شیوه ها و مواد مبتلابه امروز

بیرون کشیم.

باید فضاهاى دیگر،

روش هاى دیگر،

ابزارهاى دیگر

و نتیجه هاى دیگر

بیافرینیم،

گسترش دهیم و غنا بخشیم.

خودِ زندگی را،

زندگی کردن را،

بیاموزیم و بیاموزانیم.

دایم با هم باشیم،
متشکل شویم.
”دل“ کار کردن داشته باشیم –

”نه“ و نمی شود توی کارمان نباشد؛
اصلاً به ذهن مان راه نیابد –
”نه“ آدم را زمینگیر می کند.

آدم هایی که از کارشان لذت می برند؛
آدم هایی که می دانند چه می کنند،
و نتایج فکر و تلاش خود را می بینند.
خسته نمی شوند،
نمی بُرند،
نمی شکنند.

قدشان راست،
پای شان پرتوان،
ذهن شان باز
است.

با داوطلبان تدریس

ما را تصحیح کنید، راه ببرید.
وقتی ما داریم در عمل و در اجرا یاد می گیریم؛
وقتی تئوری های خود را در عمل می آزمایشیم،
وقتی نوشتن و کار کردن،
انگیزه فکر کردن ما شده است،
و فکر کردن
موجب باز شدن درهای بسته

پس دریغ ندارید؛
درباره هدف، برنامه، روش، ابزار، سازمان ...
درباره ایده ها و رویدادها ...
حرف بزنید

در محفل های صاحب نظر
و دست اندر کار -

از موضع مثبت،
غنی سازی،
پرتوان سازی،

با باز کردن درهای بسته
و روشن کردن افق های تیره.

✱ ما

عاشق زندگی هستیم،
و می خواهیم عاشقانه روی آن کار کنیم -

باید حسابی

دست و دل و زبان و مغزمان را
به این کار دهیم.
دست ها باید مهارت داشته باشند
مهارت را باید مغز هدایت کرده باشد،
دل به همراهش.

ما باید به درستی بدانیم چه داریم -

آن چه را داریم

با تغییر و تحول و سیر حرکتی اش

بشناسیم

باید روی همان تغییر و تحول و سیر حرکتی
کار کنیم.

آگاهانه و خردمندانه؛

به اعتبار دانش روز

به اعتبار اندیشه های پیشرفته

دل و دست و دانش و خردمان را

به خدمت گیریم.

نه آن چه داریم قبول است،

نه آن چه خود به خود شکل می پذیرد

✧ ما باید تعریف تازه ای

از هر آن چه هست و می آید
داشته باشیم.

آن چه را هست،

آن گونه که هست،

به جا آوریم و

آن چه را باید باشد،

با آینده نگری،

با بلندپروازی،

با چشم و گوش باز و

دل پر نور

بسازیم.

و ساخته های خود را لحظه به لحظه

ارزیابی و ارزشیابی کنیم،

در پایان هر مرحله نیز.

ما باید کاری را که می کنیم

دوست داشته باشیم

به محصول کار خود

عشق ورزیم و

دم گرم مان را،

نگاه پرمهرمان را،

دست نوازشگرمان را

و امید سرشار از زندگی مان را
به فراگیرنده ها،
به آنان که می آیند زمین و زمان را اداره کنند
هدیه کنیم.
امروز،

موجه ترین تربیت معلم دنیا را
شما دارید.
شما عشق را پرورده می کنید،
و دوست داشتن را،

دوستی ها را
مهر به طبیعت را
به زندگی و زندگان را
به آینده را
آینده

در دست های پرتوان پرورده های شما
پرورده می شود.
شما فقط به پا نخاسته اید که ساخته شوید،
می خواهید زندگی را بسازید
و زندگی به دست آدم هایی ساخته می شود
که خود ساخته شده باشند -
بدانند چه می خواهند،
و بدانند چه گونه آن را به دست آورند.

✱ شما باید

دانش آن چه را می خواهید “درس” بدهید
داشته باشید -

تردید های تان از بین رفته باشد،
سوادتان را “تازه”

و جوابگوی پرسش های روز داشته باشید
و خودتان بتوانید

آن چه را می دانید “عمل” کنید.

شما باید یاد بگیرید که چه گونه یاد دهید -

آن چه را خود با زحمت و مرارت

و صرف وقت و انرژی کسب کرده اید

راحت، شیرین، سبک و به یاد ماندنی منتقل کنید.

برای آن که بتوانید پیام تان را برسانید

باید پیام گیرنده را بشناسید،

باید به دنیای او راه یابید،

باید قابلیت هایش را بشناسید

و یاد بگیرید آن قابلیت ها را تقویت کنید،

باید با او “خودی” شوید و باید قبول تان کند.

شما سه خط اصلی دارید -

سواد قابل قبول،

شیوه های انتقال،

و شناخت پیام گیرنده.

شما باید محیط یادگیری را بوجود آورید،
باید فضای بده بستان آراء و اندیشه ها را
فراهم کنید،
باید میل به یاد گرفتن را تقویت کنید،
باید شوق خواندن را،
عادت کنکاش را،
لذت شناختن را،
منطق اندیشیدن را،
روی پای خود ایستادن را،
با جمع کار کردن را
در او بنشانید.

باید او را "فعال" کنید،
نه خود فعال مایماً باشید.
شما باید فکر کنید،
برنامه بریزید،
شرایط اجرا فراهم کنید
و او باید در فضای دل انگیز پرداخته
تدبیر و تجربه و عشق و تلاش شما
به دنبال عشقش بگردد،
عشقی که شعاعش انتهایی ندارد.

✱ ما همه معلمیم -

در آن چه بهتر و بیشتر از دیگری می دانیم -

معلمی فقط سر " کلاس " رفتن نیست -

کیف و کتاب به دست گرفتن نیست،

معلمی آدابی دارد، راه و روشی دارد -

باید نیاز فراگیرنده را بشناسی،

به جنس و سن و سواد

و آمادگی ذهنی او، توجه داشته باشی،

او را دوست بداری، و از خود بدانی.

باید بدانی

چه چیزی را

چه موقع،

در کجا

و چه جوری بگویی،

عاشق گفته های خود نباشی

ولی، عاشق یادگیرنده چرا.

۹۰/۱۰/۱۵/۱۷

✱ آدم "یاد دادن" را دوست دارد -

اگر آنچه می داند؛

واقعاً بداند -

آزمایش کرده باشد،

تجربه کرده باشد،

شنیده و آزمایش و تجربه کرده باشد

خوانده و تحقیق کرده باشد

با دانسته های خود

به آن ندانسته دست یافته باشد،

آدم "یاد گرفتن" را هم دوست دارد -

اگر بفهمد چه یاد می گیرد؛

به دردش بخورد،

به کارش بیاید،

دنبالش باشد

از آن لذت ببرد

یاد دهنده

باید بداند "چه" باید یاد دهد

و

یادگیرنده هم باید بداند

به چه دردش می خورد.

۹۰/۱/۱۷/۱۸

✱ معلم باید دایم داشته های خود را زیر سؤال برد

به آن ها رسیدگی کند

آن ها را سالم تر و قوی تر

و روزآمدتر کند

”داشتن“ را به خدمت ”بودن“ کشد -

به بودن خود،

به وجود خود،

به کارآیی خود،

به سلامت جسم و ذهن خود

بیندیشد

”بودن“ را به ارابه ”شدن“ بندد

و برای آن چه باید بشود

برنامه ریزی و تلاش کند

معلم باید به ”کیفیت“

آن چه دارد و انجام می دهد

دل بندد -

گول تعداد و مقدار را نخورد.

با غنای کیفی

پاسخ انتظارهای کمی را بدهد -

به جای ”بیش تر“

”به تر“ را نشاند.

۹۱/۴/۱۳/۱۶

از

همین نویسنده

”برای آنان که می‌اندیشند“

منتشر شده است:

- ۱- تبریک های نوروزی ۱۳۸۲
- ۲- کوتاه نویسی ها ۱۳۸۳
- ۳- تو به من عشق ورزیدن یاد می دهی ۱۳۸۴
- ۴- آن روزها ... این روزها ۱۳۸۴
- ۵- پرنده های عشق ۱۳۸۵
- آواز مرا بخوانید ۱۳۸۵
- ۶- چه بنویسیم ... چه گونه بنویسیم؟ ۱۳۸۵
- ۷- نگوییم ... بگوییم ۱۳۸۵
- ۸- وقتی کسی را دوست داری ۱۳۸۶
- ۹- ما داریم می رویم ... ۱۳۸۶
- او دارد می آید ۱۳۸۶
- ۱۰- داستان های گفتنی ۱۳۸۷
- ۱۱- هزار نکته ۱۳۸۷
- ۱۲- می خواهم زنده بمیرم ۱۳۸۷

- ۱۳ - در رثای آنان که زنده اند ۱۳۸۷
- ۱۴ - نگاهی دیگر ۱۳۸۸
- ۱۵ - روی پاکت ها ۱۳۸۸
- ۱۶ - نامه های پدر به پسر (۱) ۱۳۸۹
- ۱۷ - نامه های پدر به پسر (۲) ۱۳۸۹
- ۱۸ - انگیزه اندیشه ۱۳۸۹
- ۱۹ - معلم "یاد گرفتن را یاد می دهد" ۱۳۸۹
- ۲۰ - حُسن شناسی - حُسن جویی، حُسن گویی ۱۳۸۹
- ۲۱ - ما را باش ... ۱۳۸۹
- ۲۲ - فاقد نیستیم؛ واقف نیستیم ۱۳۸۹
- ۲۳ - می مانم، ولی ... ۱۳۹۰
- ۲۴ - مدیر و مدیریت - "سازمان دهی" ۱۳۹۰
- ۲۵ - از "بودن" به "شدن" ۱۳۹۰
- ۲۶ - کودک، خانواده و مدرسه ۱۳۹۱
- ۲۷ - سخنانی کوتاه با مدیران ۱۳۹۱
- ۲۸ - گفته های نوشتنی ۱۳۹۱

معلمی به سر کلاس رفتن نیست -
معلم باید فیلسوف باشد،
متفکر باشد،
نوآور باشد.

باید معلم زندگی باشد.

فیلسوف هم معلم است،
هنرمند هم معلم است،
هر نوآوری معلم است
معلم باید رفتارش
تبلور دستاوردهای علمی، هنری و فلسفی باشد.
نگاهش به زندگی نگاه علمی باشد،
و حرکاتش هنری ،

آینده را ببیند، بشناسد و بسازد.
سیر از "بودن" به "شدن" را
در گذشته و آینده دنبال کند.
مهربانی از همه سلول هایش
بتابد و ببارد و آرامش دهد.
"تقابل" را بزداید و
به جای آن "تفاهم" بنشانند.